

■ **احمد رضا صدری**

آنچه پیش رو دارید، تبیینی است از ماهیت و چگونگی سلطنت پهلوی توسط درباریان و کارگزاران آن. این نوشتار نشان می‌دهد چگونه نهادی که در قانون اساسی مشروطیت تنها کارکرد صوری و نمادین داشته، از حدود خود خارج شده و همه چیز را در اختیار گرفته است. امید آنکه تاریخ پژوهان و علاقه‌مندان به تاریخ معاصر را مفید و مقبول افند.

■ ■ ■

■ **تلقی خاندان پهلوی از سلطنت مشروطه**

ناشنایی خاندان پهلوی با مفهوم سلطنت مشروطه و بی‌اعتقادی به آن، از آغازین نکاتی است که در خاطرات اعضای این خانواده دیده می‌شود. اشرف پهلوی به عنوان عضو ارشد خاندان سلطنت، سلطنت مشروطه را در ایران بی‌اساس دانسته است:

«مفهوم سلطنت مشروطه مانند بسیاری از نهادهای نوین ما محصول فرهنگ خود ما نبود، بلکه محصول سنت بیگانه بود. تقلید از چیزی بود که به ما تلقین شد.»^(۱)
استبداد رکن اساسی سلطنت پهلوی بود و این ویژگی در شخصی‌ترین روابط شاه و اطرافیانش نیز نمود پیدا می‌کرد. ثریا اسفندیاری از اوضاع سیاسی ایران در عصر محمدرضا پهلوی می‌نویسد:

«جرت نمی‌کردم حرف شاه را قطع کنم و به وی بگویم که رضاشاه ایلات و قبایل را هم برای غصب زمین‌هایشان کشتار کرد و بختیاری‌ها را برچید.»^(۲)
از جمله نمادهای استبداد عصر پهلوی در خاطرات پرویز راجی نکته زیر است:

«زادی اقوام مختلف در استفاده از زبان و آداب و رسوم خود در ایران به بهانه حفظ همبستگی بین اقوام گوناگون و برای جلوگیری از خطر فروپاشی وحدت ملی از آنان گرفته می‌شود.»^(۳)

و توصیف فضای سیاسی در سال‌های نخست حکومت محمدرضا پهلوی به قلم فریدون هویدا:

«هوایی که شاه در سال ۱۳۲۰ به تخت سلطنت نشست، با رغم برگزاری انتخابات آزاد باز هم اکثریت مجلس به دست فتودال‌ها و وابستگانشان افتاد که آنها نیز تمام کوشش خود را به کار بستند تا امور کشور را به میل خود بگردانند و شاه با اینکه در ابتدای سلطنتش زیاد هم از این وضع راضی نبود، معهذاً احساس می‌کرد هیچ کاری از دستش برنمی‌آید، حتی فی‌الواقع اداره امور کشور را انگلیسی‌ها به دست داشتند و پول مختصری هم که به بابت امتیاز استخراج نفت به دولت می‌دادند آن قدر ناچیز بود که هرگز نمی‌شد با آن فقر و بدبختی را از مملکت زدود. بر اثر اشغال ایران –شمال کشور توسط روس‌ها و جنوب توسط انگلیسی‌ها– شرایطی به وجود آمده بود که بی‌شباهت به اوضاع کشور قبل از وقوع جنگ جهانی اول نبود. وزرای کابینه با اینکه مورد تأیید مجلس قرار می‌گرفتند، ولی اکثراً از کسانی تشکیل می‌شدند که به خاطر وابستگی به یکی از قدرت‌های بزرگ معروفیت داشتند و شاه را که ناچار می‌بایست تحت نظر آنها کار کند، به صورت موجودی درآورده بودند که گویی دچار خفگان شده است.»^(۴)

■ **من نماینده شهری شدم که آن را ندیده بودم!**
جهانگیر تفضلی در توصیف چگونگی توزیع قدرت سیاسی در دو دهه نخست پهلوی دوم (۱۳۲۰ – ۱۳۴۰ش) چنین می‌نویسد:

«هر یک از شاهپورها و شاهدخت‌ها دفتر مخصوص و دربار مخصوصی دارند. هر روز عده‌ای از نمایندگان را می‌پذیرند و هر کدام سیاست مخصوصی دارند و حرف‌های ضد و نقیضی می‌زنند. در زمان آقای ساعد هر یک از شاهدخت‌ها و شاهپورها طبق میل خود بیش از آقای ساعد در کار دولت دخالت و تأثیر داشتند حتی در کار انتخابات هم اعمال نفوذ می‌کردند.»^(۵)

«نمایندگان آن دوره در دهه ۳۰هـوز اکثریت قریب به اتفاقشان با مالک و فتودال بودند یا کسانی بودند که از طرف مالکین بزرگ و به حمایت آنها برای ظاهرسازی انتخابات به مجلس آمده بودند و حامی منافع مالکان بزرگ بودند.»^(۶)

و یک نمونه شخصی و مستند به قلم جهانگیر تفضلی:

«در دوران حکومت سپهبد زاهدی شاه به من فرمود: شما را وادامه ای بکنید وکیل شوید، اما من عرض کردم اگر اجازه بدهید از بیرجند وکیل شوم، بهتر است. شاه فرمود: بسیار خوب، به اسدالله علم بگو که مقدمات کار شما را برای بیرجند فراهم آورد. این کار شد و من هم نامزد و کالت مردم بیرجند شدم. از سوی دیگر اسدالله علم شوهر خواهر من هم به نامز و کالت از زایل آماده کرده بود، اما هفته‌ای از این عمل نگذشت که مخالفت‌های بسیاری از سوی مردم زایل صورت گرفت و نتیجه آن شد که با نفوذ وسیع اسدالله علم شوهر خواهر او به مردم بیرجند تحمیل شد و من هم به مردم زایل تحمیل شدم. این کار با اجازه شاه صورت گرفت. در عمل من نماینده شهری شدم که نه آن را دیده بودم و نه هیچ یک از مردم یا افراد صاحب نفوذ آن را می‌شناختم.»^(۷)

■ **اعتماد شاه به سکون و آرامش ظاهری اجتماعی**

نقش قدرت‌های بیگانه در تسیم فضای سیاسی ایران آن روزگار امری مخفی نبود. علیخانی در این باره در خاطرات خود می‌نویسد:

«پس از ۲۸ مرداد مقام‌های امریکایی غرور بی‌اندازه‌ای پیدا کردند و دچار این توهم شدند که آنها هستند که باید بگویند چه برای ایران خوب است یا بد و این خواه ناخواه در هر ایرانی میهن پرستی واکتشی ایجاد می‌کرد.»^(۸)
و این هم روایتی از اختناق انعکاس‌یافته در خاطرات فریدون هویدا:

«در سال ۱۳۲۹ مرداد مقام‌های امریکایی غرور بی‌اندازه‌ی طبقات مختلف مردم ایران از راست و چپ و کارگر و کارمند گرفته تا مبارزی و سرمایه‌داری و روحانی و غیرروحانی به وجود آمده بود، ولی اختناق ناشی از اعمال سلاوت و گسترش جو وحشت در بین مردم زمینه چنین اتحادی را از بین برد و تنها سکون و آرامشی سطحی و ظاهری را در جامعه پدید آورد که نشان دهن ایران در منطقه آشوب‌زده خاورمیانه به صورت کشوری امن و



مرداد ۱۳۳۳، فرودگاه مهرآباد تهران، محمدرضا پهلوی پس از ورود به کشور در پی فرار از ایران



اسدالله علم: وقتی وارد شدم، دیدم شاه انگلستان شستش را دور هم می‌چرخاند و باهاش را روی میز گذاشته که علامت این است که غرق در تفکر است. در گذشته عادت داشت وقتی در فکر بود با موهایش ور ببرد، اما با افزایش قدرتش علائم ظاهری تفکر را هم تغییر داده است. پیششهاد کردم که در مسافرت به الجزایر یک گروه بلندپایه، شامل وزیر دارایی و وزیر کشور و … در التزام ر کاب باشند. پرسید: آخر این الاغ‌ها به چه دردی می‌خورند؟

ماهیت و چگونگی سلطنت پهلوی در آیینهِ روایت درباریان و کارگزاران آن

کارگزارانی در قامت الاغ!

بناات در آمده است.»^(۹)

نتیجه این سیاست‌ها آن شد که عبدالمجید مجیدی در خاطرات آورده است:

«بعد از سال ۱۳۴۰ [ش] بود که یک دفعه حکومت دست عده‌ای افتاد که از دید اکثریت غریزه بودند و ایجاد شکاف کرد و این شکاف روز به روز بیشتر شد.

خدا به آخر اکثریت مردم باور داشتند که این گروهی که حکومت می‌کنند عده‌ای آدم‌هایی هستند که نه مذهب می‌فهمند؛ نه مسائل مردم را می‌فهمند؛ نه به فقر مردم توجهی دارند، نه به مشکلات مردم توجه می‌کنند. اینها آدم‌هایی هستند که امداندن بر ما حکومت کنند و غاصب هستند یا نمی‌دانم مأمور غربی‌ها هستند.»^(۱۰)

اختیار تام شاه به علم برای کشتار مردم در ۱۵ خرداد حادثه ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شمادی از سرکوب و اختناق در سال‌های میانی حکومت پهلوی دوم بود.

علیخانی در باره این حادثه معتقد است: «در اوضاع ۱۵ خرداد من دولت را مسئول می‌دانستم، چون نمی‌بایست چنین اتفاقی می‌افتاد، برای اینکه اگر درست کار کرده بودیم دلیلی نداشت تا کسی به خیابان بریزد.»^(۱۱)

و مصداقی دیگر بر نقش دولت در سرکوب قیام ۱۵ خرداد به قول علیخانی:

«در روز ۱۵ خرداد اسدالله علم به عنوان نخست‌وزیر آماده‌گی کامل داشت. روزها بود که او داشت کار می‌کرد، ولی چیزی به هیئت وزیران نگفته بود. پیش از ظهر ۱۵ خرداد با علم تماس گرفت. علم فوق‌العاده خونسرد بود. در جلسه هیئت وزیران که بعد از ظهر ۱۵ خرداد برگزار شد علم فوق‌العاده خندان، آرام و شوخ‌تر از همیشه بود.»^(۱۲)

و البته نقش شاه در این حادثه نیز از نگاه علیخانی چنین شده است:

«در خصوص حوادث ۱۵ خرداد شاه از چند روز پیش دستور داده بود دو لشکر تهران در اختیار علم باشد. به رئیس شهرنایی و فرمانده گارد شاهنشاهی دستور داده بود فرمان‌های علم را اجرا کنند. بنابراین این کار پیش‌بینی شده بود و علم حتی از چند روز پیش از ۱۵ خرداد به کلاتری‌ها می‌رفت و سرکشی می‌کرد. شاه و علم از جریانات اطلاع کامل داشتند.»^(۱۳)

و البته روایت فریدون هویدا از استبداد در دهه ۴۰: «شاه در دوره نخست‌وزیری حسنعلی منصور، نسبت

به هر دیدگاهی غیر از آنچه خود می‌اندیشید، بی‌تفاوت ماند و با از بین بردن زمینه رقابت در تمام سطوح به روشنفکران، سیاستمداران، مطبوعات، وکلای مجلس و بالاخره تمام مردم دهن‌پنزد.»^(۱۴)

■ **این الاغ‌ها به چه دردی می‌خورند؟**

نگاه محمدرضا پهلوی به کارگزاران حکومتی خویش نیز در خور توجه است. این منظر در خاطرات اسدالله علم در مورخه یک‌شنبه، ۴ اسفند ۱۳۵۳ اینگونه انعکاس یافته است:

«شرفیایی: وقتی وارد شدم، دیدم شاه انگلستان شستش را دور هم می‌چرخاند و باهایش را روی میز گذاشته که علامت این است که غرق در تفکر است. در گذشته عادت داشت وقتی در فکر بود با موهایش ور ببرد، اما با افزایش قدرتش علائم ظاهری تفکر را هم تغییر داده است. مدتی گذشت تا متوجه حضور من شد. پیششهاد کردم که در مسافرت به الجزایر یک گروه بلندپایه، شامل وزیر دارایی و وزیر کشور

عاریچ

کتب و کوی ۸۸۴۹۸۴۷۹

◀ مرداد ۱۳۳۳، فرودگاه مهرآباد تهران، محمدرضا پهلوی پس از ورود به کشور در پی فرار از ایران



اسدالله علم: وقتی وارد شدم، دیدم شاه انگلستان شستش را دور هم می‌چرخاند و باهاش را روی میز گذاشته که علامت این است که غرق در تفکر است. در گذشته عادت داشت وقتی در فکر بود با موهایش ور ببرد، اما با افزایش قدرتش علائم ظاهری تفکر را هم تغییر داده است. پیششهاد کردم که در مسافرت به الجزایر یک گروه بلندپایه، شامل وزیر دارایی و وزیر کشور و … در التزام ر کاب باشند. پرسید: آخر این الاغ‌ها به چه دردی می‌خورند؟

پیش‌خوانی

نظری بر اثر تاریخی–روایی «خاطرات حبیب یغمایی»

حال و قال برخی متولیان فرهنگ و سیاستِ معاصر

■ **شاهد توحیدی**



اثر تاریخی–روایی «خاطرات حبیب یغمایی»

در زمره کتاب‌هایی است که می‌توان شرح احوال و عادات برخی از معاریف عرصه فرهنگ را در آن

یافت. این مجموعه، به واقع مقالاتی است

که ایرج افشار از یغمایی برای درج در نشریه خود دریافت کرده و در سال ۱۳۷۲، آن را در قالب کتاب منتشر ساخته است. افشار در دیباچه این کتاب چنین آورده است: «سازی نیست که سرگذشت حبیب یغمایی گفته شود. نام، یاد و شعرش در تذکره‌ها و منشآتش در ۳۱ دوره مجله نام‌آور یغماست. سال‌شمار زندگی و فهرست آثارش را در کتاب‌های یادگارنامه حبیب یغمایی (۱۳۶۵) و یغمای سی و دوم (۱۳۷۰) می‌توان دید. آنچه در این دفتر می‌خوانید خاطراتی است که آن فقید سعید به‌درخواست من می‌نوشت و به‌تدریج در مجله آینده به چاپ می‌رسید و خوشبختانه خوانندگان بسیار یافت. افسوس که چنگ مرگ فرود آمد و یغمایی را از میان ما ربود و نتوانست بیش از این بنویسد.

یغمایی زمانی هم خاطرات ادبی و یادمان‌هایی‌که از ادبا و شعرای دوران جوانی خود داشت در رادیو بین می‌کرد و متن چند تا از آنها را در مجله یغما به چاپ رسانیده است. دریغ است فرزندان گرمی او همتی به چاپ آن مجموعه نمی‌کنند چون خواستارنی چند به می‌یادآور شدند که می‌بایست مجموعه خاطرات یغمایی

شود.»^(۱۵)

و ادامه خاطرات عالیخانی در همین زمینه: «حسنعلی منصور خیلی اصرار داشت جلسات هیئت وزیران طول بکشد. در نتیجه ما مثلاً شش بعداز ظهر جلسه را شروع می‌کردیم و بعد جلسه تا یک بعداز نصف شب ادامه پیدا می‌کرد، ولی او مایل بود این کار را بکند و اصرار داشت رادیو هم بگوید که جلسه هیئت‌وزیران در ۲ بامداد تمام شد. این کار اصلاً رژی نداشت، به همه می‌گفتم و به خودش هم گفتم وقتی آدم خسته است راندمان کارش پایین می‌آید. دقت کرده بودم از یک ساعتی به بعد همه وزیران همان صحبت‌هایی را که قبلاً کرده بودند تکرار می‌کردند، ولی او مایل بود رادیو بگوید جلسه تا ساعت دو بعداز

نصف شب بوده است و از آن مهم‌تر اعلام‌حضرت هم بداند که این دولت از آن دولت‌ها نیست و تا دو بعد از نصف شب کار کرده است. بعدها شنیدم که شاه خیلی تحت تأثیر این تظاهر منصور قرار گرفته بود و می‌گفت عجب دولت پر کاری است که به این صورت کار می‌کند. در حالی که این تظاهر بود.»^(۱۶)

■ **حکومت نظامی دائمی!**

به اذعان بسیاری از نزدیکان به شاه و دربار، ایجاد حکومت نظامی از حربه‌های شاخص رژیم پهلوی برای تداوم بقا بود. ابوالحسن میمنی‌نوری در روزنگاشت‌های خود، اینگونه به این پدیده پرداخته است: «حکومت شاه و خانواده سلطنتی متکی به حکومت نظامی بود که تقریباً به صورت دائم در ایران فقط برقرار بود، برای توقیف روزنامه‌ها و گاهی بازداشت خود مدیر و نویسنده روزنامه، از این جهت قدرت رزما، رئیس ستاد ارتش روز به روز چشمگیرتر می‌شد؛ خصوصاً موقعی که محمد مسعود دم چاپخانه محل چاپ روزنامه‌اش ترور شد که هر چند با تشییع جنازه بی‌نظیری فردای آن روز در تهران علیه دیکتاتوری مواجه شد اما هنرنمایی پیراسته، دانستان وقت تهران در لو شدن خون مسعود که از همان موقع مورد توجه دستگاه گردید که بعداً به وزارت امور سفارت کبری هم رسید، مطبوعات را هراسناک نمود که دستگاه، هم قلم را می‌شکند و هم می‌کشد و هم قاتل آزاد می‌چرخد. از این جهت اختناق مطبوعات و اعمال قدرت نظامی چنان افکار را جرحیده‌دار ساخته بود که ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ مصادف با ترور شاه در جشن دانشگاه گردید که گرچه نافرجام بود ولی استفاده کاملی بر تشدید اوضاع از قبیل برقراری باز هم رژیم حکومت نظامی و افزایش قدرت رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش و اعلام انحلال حزب توده از طرف دکتر آقبال، وزیر کشور کابینه‌ساعد سپس فشار شاه بر لزوم اصلاح قانون اساسی بر افزایش قدرت شاه با تهیه مقدمات

این امر به وسیله ارسال تلگرافات… از شهرستان‌ها بر تجلیل از شاه و تقاضای مجلس مؤسسان و بالتجیه برقراری انتخابات فوری آنکه مجوز امر در دست خود رزم‌آرا بود و افتتاح مجلس مؤسسان در اوایل سال ۱۳۲۵ در سربسرای همکف کاخ دادگستری و اصلاح قسمتی از آن اصول به نفع شاه انجامیده مقرر گردید بقیه اصلاحات از جمله حق وتو که شاه‌امیر داشت در کنگره‌ای مرکب از نمایندگان مجلس شورا و مجلس سنا که بعداً تشکیل خواهد شد این حق برای او در برابر قوانین و تصمیمات قوه مقننه برقرار گردد.»^(۱۷)

■ **پی‌نوشت‌ها در دفتر روزنامه جوان موجود است.**



◀ **حبیب یغمایی در کنار دکتر سید جعفر شهیدی، مجتبی مینوی، مهدی مقوق و… در دانشگاه تهران**

بود. از این مراتب بگذریم، شخصاً در انتشار ادب اصیل فارسی عشق و علاقه تمام داشتن که به قول بعضی از نویسندگان معاصر عشق و علاقه به حد جنون رسیده بود. هر کس عاشق شده است می‌داند در راه عشق و محبت شخص به چه بلاها، مصیبت‌ها و ناگواری‌ها دچار می‌شود و همه را تحمل می‌کند. به قول عطار: عشق از این بسیار کرده است و می‌کند.»

راوی در ادامه به پشتوانه مالی اولیه نشریه یغما اشاره می‌کند و می‌گوید:

« تصور می‌کنم در آن زمان حقوق آداری من از یکصد تومان بیش نبود. با هزینه زن، فرزند و خانانه تأسیس مجله‌ای که هزینه آن حداقل از ماه هزار تومان باشد از دیوانگی و جنون است. با این همه از هزینه نان و پنیر خانه کاستم و به این کار دست یازدم. شماره اول مجله در هزار نسخه چاپ شد. تصور می‌کردم اگر اولیای دولت و وکلای مجلس هر یک وجه اشتراک را که ۲۰ تومان تعیین شده بود بدهند کار مجله سر و صورتی می‌گیرد و خرج و دخل برابر می‌افتد، ولی نه

تنها هیچ یک وجه اشتراک را ندادند، بلکه مجله مرا هم برنگرداندند. همین شماره اول بنده در سال ۱۳۲۷ شمسی درصدد برآمدم مجله‌ای ادبی تأسیس کنم و نام «رفیق» را بر آن نهادم، اما مرحوم دکتر سید ولی‌الله‌خان نصر معاون بسیار با دانش وزارت فرهنگ کلمه «یغما»، را انتخاب فرمود. او کلمه رفیق را در آن دوره که حزب توده نفوذی داشت نامناسب می‌شمرد. بسیاری از دوستان مرا از سیردن این راه دشوار معانعت می‌فرمودند. از آن جمله مرحوم استاد عباس آقبال آشتیانی و مرحوم استاد نجفی‌مینی سخت مخالف بودند. شاید نامه‌های مرحوم آشتیانی و مرحوم استاد نجفی‌مینی در آن مجله در شماره اول یادداشت کردم غرضم از انتشار مجله نگرهانی زبان و ادب اصیل فارسی است و به هیچ حزب و دسته‌ای بستی ندارم، ولی عقاید ادبی هر جمعیت را می‌پذیرم و درج می‌کنم و در مدت ۳۱ سال خدمت از این رویه عدول نکردم. فراموش نمی‌کنم در همان روزهای اول از یکی از سفارت‌خانه‌ها شش دوره مجله را خواستند و ۱۲۶ تومان پول شش دوره را دادند و من نیز پذیرفتم و گفتم تا شش ماه منتشر نشود امید ندارم که مجله دوام یابد. آورنده وجه که از اعضای سفارت بود نظری افکند، نگه کردن علم اندر سفیه. گفت: آقا تو هیچ وقت مجله‌نویس نخواهی شد!»